بسم الله الرحمن الرحیم

«اَلحَمدُللهِ رَبِّ اَلعالَمین وَ صَلّی اللهُ عَلی سَیِدَنا وَ نَبیِنا وَ حَبیبِ اَلهِنا اباالقاسمِ مُحَمَد، صَلی اللهُ علیهِ وعَلی الهِ اَلطاهرین سَيَّمَا بَقِيَّةَ اللَّه الاعظممَوْلَانَا الحُجَّةَ بنِ الحَسَن عجل الله تعالي فرجه الشريف وَ لَعنَة اللهِ عَلَی أعدائِهِم أجمَعينِ إلی قيامِ يَومِ الدّين.»

«السَّلاَمُ عَلَى الْمَهْدِيِّ الَّذِي وَعَدَ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ بِهِ الْأُمَمَ أَنْ يَجْمَعَ بِهِ الْكَلِمَ وَ يَلُمَّ بِهِ الشَّعَث ‏ وَ يَمْلَأَ بِهِ الْأَرْضَ قِسْطاً وَعَدْلاً وَ يُمَكِّنَ لَهُ وَ يُنْجِزَ بِهِ وَعْدَ الْمُؤْمِنِينَ »

«اعوذ بالله من الشیطان الرجیم »

«قُلْ مَنْ يُنَجِّيكُمْ مِنْ ظُلُمَاتِ الْبَرِّ وَالْبَحْرِ تَدْعُونَهُ تَضَرُّعًا وَخُفْيَةً لَئِنْ أَنْجَانَا مِنْ هَذِهِ لَنَكُونَنَّ مِنَ الشَّاكِرِينَ»[[1]](#footnote-1)

بگو: «چه کسی شما را از تاریکیهای خشکی و دریا رهایی می‌بخشد؟ در حالی که او را با حالت تضرع (و آشکارا) و در پنهانی می‌خوانید؛ (و می‌گویید:) اگر از این (خطرات و ظلمتها) ما را رهایی می‌بخشد، از شکرگزاران خواهیم بود.»

قُلِ اللَّهُ يُنَجِّيكُمْ مِنْهَا وَمِنْ كُلِّ كَرْبٍ ثُمَّ أَنْتُمْ تُشْرِكُونَ[[2]](#footnote-2)

بگو: «خداوند شما را از اینها، و از هر مشکل و ناراحتی، نجات می‌دهد؛ باز هم شما برای او شریک قرار می‌دهید! (و راه کفر می‌پویید.)»

آیه شریفه در مقام تنبّه دادن به توحید فطریست، توحید فطری یعنی خدایابی در عالم فطرت و سرشت و طبع وجود انسان،که تحقیقاً توحید فطری عمیق­تراست از توحید عقلی و برهانی است. ما گاهی از طریق معلول به علت پی می بریم، از مصنوع به صانع پی می بریم، از مخلوق به خالق پی می بریم. این عقلی و برهانیست.

«البَعرَةُ تَدَلُّ عَلَی البَعیر وَ اَثَرُ الاَقدام يَدَلُّ عَلَى المَسير»

جای پا نشان می­­دهد که کسی راه رفته است که اثر پای او باقی مانده این مصنوع دال بر وجود صانع است، این عقلی است.و از این عمیق تراین که از راه خودیابی ، خدایابی از راه خود یابی ، انسان خود را که بیابد آنچنان که هست، خدا را می یابد، چون خدایابی غیر از خدادانیه. خود یابی غیر از خوددانیه. یا آدم می داند یک وقت می یابد . اصلاً دانستن با یافتن این فرق می­کند. شما که اینجا نشسته اید، چون گرسنه نیستید ، تشنه هم نیستید،شما نمی یابید گرسنگی و تشنگی را، ولی علمی به آن دارید. می دانید یعنی چه گرسنگی؟کسی هست که بپرسد از شما گرسنگی یعنی چه؟خب معنا می کنید می­گویید حالت غذا طلبی. تشنگی یعنی چه؟ می گویید حالت آب طلبی .این معناست و علم است اما یافتن در کار نیست، تاوقتی که گرسنه بشوید .اگر گرسنه شدید،تشنه شدید.در اون حال می یابید تشنگی را.می یابید گرسنگی را. حساب دانستن نیست نه اینکه می دانند گرسنگی را. نه! می یابند گرسنگی را.. آدم سیر هم علم به گرسنگی دارد اما وجدان گرسنگی نمی کند. تشنگی ،آن کسی می یابد که تشنه است. حالت خوف ،ترس، و مثلا علم دارد می دانیم شیر یعنی چه مثلا؟ شیر درنده که آدم ببینه می ترسه ازش خب این علم به این مطلبه .ما می دانیم شیر حیوان درنده ایه مثلاً حمله کند آدمی را می­کشد. ، خب این علم است و ترس از او هم علم به او داریم . اما وقتی شیر راه ببینیم اگر شیر را مشاهده کردیم به ما حمله کرده، در آن موقع خوف واقعاً می یابیم خوف را. آنجا دیگه حساب علم به خوف نیست حساب علم به شیر نیست به خودش مشاهده است و یافتن است. طفل نوزاد یک روزه گرسنگی را می یابد و گریه می کند، اون حساب عقل نیست.یک کودک یک روزه دنیا آمده عقل درش نیست ادراک درش نیست او فقط می یابد .گرسنگی را می یابد داد می زند . درد را می یابد و داد می­زند.در اونجا نه علم به درد هست ونه علم به گرسنگی هست، یافتن غیر از دانستن است. ما نسبت به خودمان چه داریم؟ علم داریم یا یافتن داریم؟ ما خود را می یابیم، به چه دلیل شما هستید؟حکماً دلیل دارید برای این که هستید واون دلیل نمی خواد، این استدلال نمی خواد، خودم را می یابم. یافتن و لذا انسان خود را گم می کند .خود فراموشی هم داریم ، خود گمی هم داریم .آدم گاهی خودش را گم می کند خودش را فراموش می کند. قرآن فرمودکه:

«وَلَا تَكُونُوا كَالَّذِينَ نَسُوا اللَّهَ فَأَنْسَاهُمْ أَنْفُسَهُمْ أُولَئِكَ هُمُ الْفَاسِقُونَ»[[3]](#footnote-3)

و همچون کسانی نباشید که خدا را فراموش کردند و خدا نیز آنها را به «خود فراموشی» گرفتار کرد، آنها فاسقانند.

گاهی جوری می شود که چون خدا را فراموش می کنند خود را گم می کنند. اون حقیقت خودشون را یادشون می رود. خود را گم می کنند. مولی المتقین (ع) فرمودکه :

«عجبت لمن ينشد ضالته وقد أضل نفسه فلا يطلبها »[[4]](#footnote-4)

تعجب می کنم یک کسی دنبال گم شده­اش می گردد ، ماشینش گم شده، دنبالش می گرده، اما خود را گم کرده دنبالش نمی گرده تعجبه دنبال ماشین گم شده­اش ، دنبال الاغ گم شده­اش می گرده. اما خود راکه گم کرده دنبالش نمی رود که من کجا هستم؟ کلام الامیر، امیر الکلام. چقدر پر محتواست

«عجبت لمن ينشد ضالته وقد أضل نفسه فلا يطلبها »

پس خود یابی مطلبیه که آدم باید خود را بیابد، خود را که بیابد، خدا را می یابد، حالا خود یافتن هم به این سادگی نیست ،کار مشکلیه ، آدم خود را بیابد .چون ما از اول خودمان را گم کرده ایم توی این تعلقات ، توی این وایستگی ها، طناب پیچ کرده ایم واقعاً خودمان راطناب پیچ کرده ایم، از همه طرف طناب ها پیچیده ما را ،یکسر طناب به گردن ما بسته است . یک سرطتاب های ضخیم گردن زن من فرزندان من ماشین من و کارخانه من و پول من، مقام من،منصب من این ها ما را طناب پیچ کرده خود را گم کرده ایم.خود را نمی یابیم. اگرانسان تجرید کند خودش را، این کار مشکلیه .تجرید کند، یعنی خودش رابرهنه کند از تمام این لباس های ضخیمی که برخود پوشانده ایم ، این طناب های ضخیمی که از همه طرف ما را پیچانده است .تعلق داریم به اینها. از تعلقات کنار بریم . تدلی حاصل بشود.بیابیم خود را که آویخته­ایم به غیر. اینجا و لذا انسان کامل اونی که اکمل همه انسان ها ست او گفتن تدلّی .دنی فتدلی

« فَكَانَ قَابَ قَوْسَيْنِ أَوْ أَدْنَى »[[5]](#footnote-5)

تا آنکه فاصله او (با پیامبر) به اندازه فاصله دو کمان یا کمتر بود

او به آن مقام رسید تدلی ، یعنی خود را آویخته به ذات اقدس حق دید، آویخته به مقام اقدس ربوبی دید. از همه تعلقات اعراض کرده .همه رو زیر پانهاده است. همه رو زیر پا نهاده، بریده خودش رو از همه چیز.تدلی را می یابد آدم خودش رو تجرید کند به خودش بیایدو همه­ی چیزهایی که بسته است اورا رها کندکارمشکلیه ،به این سادگیم نیست .ما یک عمر خودمون رو بسته ایم ، یک عمره طناب پیچ کرده ایم خودمون را،طنابها رو بریدن وبعد خود را فقط یافتن ، این کار ساده ای نیست. هرچه شنیده ایم هر چه خوانده ایم ، هرچه گفته­اند ، همه این ها را بریزیم دور تا خود را بیابیم. من کی هستم؟ من چی هستم؟ وقتی به خود برسم، می فهمم، من سراپا فقرم سراپا نیازم.غیرفقر، غیر نیاز هیچی در من نیست. نیاز، از بیرون و درون نیازمندم .از بیرون به این هوا نیاز دارم، به این نور نیاز دارم به این خاک نیاز دارم به غذا نیاز دارم، به آب نیاز دارم، از درون به چشم نیاز دارم وبه گوش نیاز دارم به کلیه و ریه و کبد نیاز دارم .به عقل و هوش نیاز دارم.از بیرون و درون همش نیازه.همش احتیاجه.و مالک هیچ چیزم نیستم،مالک هیچ کدام اینا نیستم. نه مالک خاکم نه مالک آبم نه مالک هوایم نه مالک غذایم .نه در درونم نه مالک چشمم نه مالک گوشم،نه مالک عقل و هوشم در یک لحظه می شه همه رو از من بگیرند، در یک لحظه مال من نیست میشه از من بگیرند. و لذا مالک هیچ چیز نیستم مالک خواب و بیداری هم نیستم، مالک غم و شادی هم نیستم، مالک حفظ و فراموشیم نیستم .گاهی می خواهم نخوابم، می خوام کار دارم می خواهم بنشینم،ناگهان چنان خواب به من حمله می کند و بعد 6 ساعت از خواب می پرم و می گم عجب نمی خواستم بخوابم چطور شد خوابم برد. گاهی نه می خوام بخوابم ومی خوام استراحت کنم،فردا به کار برسم هرچه این طرف اون طرف خوابم نمی بره مالک خوابم نیستم،مالک بیداریم نیستم، مالک حفظ و فراموشی هم نیستم.گاهی مطلبی چندین بارم گفته ام ولی در عین حال الان یادم میره صد بار فلان آیه را فلان قصه را خونده ام گفته ام به ناگهان یادم می ره، می گویم عجب این که پیش من بود، کجا رفت. پیش من بود یعنی چه؟ کجارفت یعنی چه؟ الان که می خوام یادم نمیاد، یک هو می رم سر سفره بنشینم تازه یادم میاد،اونجا که نیاز دارم یادم نمیاد اونجا که نیاز ندارم یادم میاد. گاهی یک مطلب خاطره ناراحت کننده سالها پیش، بوده است یادم میاد، ناراحتم می کند و هر چه می خواهم ازش منصرف بشم، نمی توانم. انصراف از آن خاطره نمی تونم. پس من مالک حفظ و فراموشیم نیستم.مالک خواب و بیداریم نیستم .سراپا نیازم، وابسته ام. مانند این شعله لامپ، این شعله لامپ از خودش نیست این تمام واقعیتش وابستگی به دستگاه مولد برقه . ارتباط با اونجا دارد، یک لحظه که قطع شد هیچ چیز ندارد، یعنی خود این شعله مال خودش نیست ارتباط است و اتصال ووابستگی به اون دستگاه مولد برقه او که قطع بشود، همه جاخاموشه. این لامپ از خودش نیست ، شعله از خودش نیست، ما هممون یه لامپ هایی هستیم ، خیال میکنیم از خودمون هست این شعله ای که داریم ،شعله حیات من، شعله وجود من، شعله عقلمان اینا .نه وابستگی به غیر است ارتباط به اون

« اللَّهُ نُورُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ» [[6]](#footnote-6)

خداوند نور آسمانها و زمین است؛

به اونجا ارتباط داره.او که اراده کند همه جا خاموشه.تمام عالم یه لامپیه که این شعله اش از اونجاست. سراسر ارتباط و وابستگیست. این صورت ذهنیه­ای که ما در ذهن خود درست می کنیم، در ذهن ما بصورتی پیدا می­شه، الان نشسته ایم مثلاً یک خانه هفت طبقه­ای می سازیم در ذهن خودمان.می سازیم. چیزی که وجود خارجی هم نداره می سازیم ؛ یک آدم ده سرمی تونیم بسازیم در ذهن خودمان . یک آدمی که ده تا سر داشته باشه مثلاً .یه دریای جوشان و خروشان از آتش بسازیم، در ذهن خود می سازیم .چون ذهن آدم خلاقیت داره.خدا در آدم چیزی داده که در ذهن می سازد ولی در خارج قادر نیستیم بسازیم،ولی در ذهن می سازیم در عالم خیال می سازیم دیگه.اونایی که می­توانند قدرت دیگه دارند بله او می تواند عکس در پرده را هم جان بدهد، امام ابوالحسن الرضا (علیه السلام) امام کاظم (علیه السلام)بنا بر نقل اون عکس شیر در پرده جریانی پیش آمد ، که خواستند ارائه کنند یه گوشه ای از قدرت الهی خودشون را، اراده کردنداون عکس پرده شیر شد. [[7]](#footnote-7) او عینیت می ده اراده اش قویّه ، اراده­ی من ضعیفه، فقط در عالم ذهن می سازم بیش از این دیگه قدرت ندارمولی در همون عالم ذهن می سازم از ساخته­خودم می ترسم.گاهی از اوقات همون که در ذهن ساخته ام از آن وحشت می کنم، گاهی لذت می برم، مثل قصه تخم مرغ فروش هست که منقول هست زحمت کشید تا یک طبق تخم مرغ فراهم کرد و روی سرش گذاشت ببرد بفروشه، در بین راه که می رفت خب خیال برش غالب شد وهی فکر کرد این و می برم می فروشم مبلغ پول می گیرم واز اون پول دوباره چندتا مرغ می خرم و مرغ ها بازم تخم مرغ هایی حاصل می شود و باز می فروشم و پول زیاد می شه، بعد میرم مثلاً الاغی می خرم و بعد چی کار می کنم و خانه می خرم وبعد خانه­ی فرش دارو همه چیز لوازم فراهم و و بعدم زن می گیرم و بعد کلفت و نوکر می­آورم و در عالم خیال .بعدکلفت و نوکرها می ایستنددر مقابل در خانه­م و در موقعی که من بیرون میام تعظیم می کنند، سرش را پایین آورد تا پایین اورد تخم مرغ ها ریخت وهمه­ی اینها تمام کاخ آمال وآرزو ویران شد با همین سربه پایین آوردن.در باب تخیل . ما در باب تخیل از اینها داریم درعالم تخیل شاه می شیم، سر تخت می نشینیم مثلاً ، عالم می شویم و مرشد می شویم و اهل هدایت می­شویم و در عالم خیال اینا هست، خلاصه اینی که در ذهن خود می سازیم، این سراپا فقر و نیاز به من هست،در ذهن منست ، به من وابستگی دارد استقلال ندارد. من ساخته ام تمام وجودش به توجه من مربوطه، تا توجه دارم ،موجوده همین که منصرف شدم معدومه. اون صورت ذهنی رو من ساخته ام مخلوق منه.ولی از خود استقلال ندارد. وابسته ­ی به منست تا اراده دارم موجوده همین که منصرف شدم معدومست . تمام عالم چنین حالی دارد نسبت به ذات اقدس حق، مخلوق حق است همه عالم .اما استقلال از خود ندارد .هر چه هست اراده­ی اوست اوکه اراده کند موجوده، او که اراده بر دارد معدوم است و لذا نه عین است نه غیره .عین گفتن کفر است و غیر گفتن شرک است، غیر بگویی یعنی مستقل، از خود مستقل، معنای غیر بودن اینه. یعنی مغایر او و استقلال دارد خودش، آیا صورت ذهنیه من در باطن من استقلال دارد، نه. غیر منه؟ خیر، برای اینکه از من جدا نیست. من اگر اراده کنم هست نکنم نیست، پس اون غیر نیست که مستقل باشه، عین منم نیست او عین من نیست، من ساخته ام او را. او مخلوق منه. فلذا در عالم عین گفتن که کفر است. غیر گفتن و مستقل گفتن، شرک است. چون نور که از مهر جدا هست و جدا نیست. این خورشید که نورش افتاده به دیوار خانه­ی ما؛ این نور آیا جدای از خورشیده، يا خودش مستقله؟ نه، اگر جدا بشه ،هیچ و پوچه.بخواد جدا بشود هیچ و پوچه.آیا عین خورشید است؟ نه خورشید وجود قهّاریه. او دارد نور را می­دهد نور .

چون نور که از مهر جدا هست و جدا نیست. عالم همه آیات خدا هست و خدا نیست.

همه آیات خداست. مخلوق خدا است. نشانه ذات اقدس اوست.

در آیینه ببینید اگر صورت خود را، آن صورت آیینه شما هست و شما نیست.

ایستادی، صورت شما در آیینه است. این مال شماست .خب بله دیگه.صورت شماست؛ شما هستی ، غیر شما نیست، اما در عین حال هم شما نیست. شما غیر اوهستی. شما وجودی هستی مستقل، بینایی دارید ، شنوایی دارید، بویایی دارید او هیچ ندارد او فاقد همه چیزه ولی در عین حال شماست

**در آئینه بینید اگر صورت خود را آن صورت آئینه شما هست و شما نیست**

**عالم همه جا جلوه‌گه شاهد غیبی است او را نتوان گفت کجا هست و کجا نیست**[[8]](#footnote-8)

این روح ما الان در بدن ما از ما بپرسند این روح شما کجاست؟ روح شما کجاست؟تو چشم شماست؟ نه! اگه تو چشم باشه دیگه در پا نیست؟ باید پا دیگه مرده باشد، آیا این روح شما در پا ی شماست؟ نه! اگردر پا بود در چشم نبود و چشم باید کور باشه، در گوش هم نیست در پا هم نیست . آیا اصلاً بدن شما خالی از روحه؟ نه، هیچ جا خالی از روح نیست ، هیچ جزء از بدن من خالی از روح نیست. ولی روح من در هیچ جای بدن منم نیست در هیچ جای بدن من روح نیست و در عین حال بدن من خالی از روح هم نیست.

« هُوَ الَّذِي فِي السَّمَاءِ إِلَهٌ وَفِي الْأَرْضِ إِلَهٌ »[[9]](#footnote-9)

او کسی است که در آسمان معبود است و در زمین معبود!

عالم همه جا جلوه‌گه شاهد غیبی است او را نتوان گفت کجا هست وکجا نیست

کما اینکه به روح هم نمیشه گفت درکجا بدن هست وکجا نیست و آیا نیست نمیشه گفت نیست. نه تعطیل و نه تشبیه، پس بنابراین، این فقر ذاتی منظور این بود، که توحید فطری یک نوع واقعیته که انسان خود را بیابد که سراپا فقراست و نیازه. همین نیاز ذاتی که انسان دارد او را به دامن این وآن می افکند.چون می یابد خود را که نیازمنده خود را به دامن این وآن می افکند از اول که به دنیا آمدیم به دامان پدر وبه دامان مادر،بعد هم به دامان معلم و استاد و به همین کیفیت مقام و منصب و پول ،به دامان این و آن خود را می افکنیم.چون نیازمندیم .همین نیاز مارا وادار کرده به این سمت و آن سمت بیاویزیم و تعلق پیدا کنیم. انبیا آمده اند که دست ما را بگیرند و به آنجا که باید بیاویزیم ما را راهنمایی کنند. اینطرف و آنطرف که می روید گمراهید، در هرخانه­ای هر موجودی که می روید، گمراهید، مثل شما هستند .نیازمندید، اما به کی نیاز مندید؟ صمد کیست ؟ به کجا وابسته اید ؟به این و آن؟ خیر.

انبیا (علیهم السلام )آمده اند که دست آدم را بگیرند برسانند به آنجا که باید دستش برسه، مانند بچه ای که در ازدحام جمعیتی افتاد، پدر را گم کرد .دست پدراز او رها شد. افتاد در میان مردم. مردم در رفت و آمدند . خیال می­کرد این آدم پدرشه مدتی دنبال او می رود. بعد بی اعتنایی می بینه برمی گرده، دنبال دیگری می رود دنبال سومی می رود، به هرکسی که پناه می برد،ازش بی اعتنایی می کند، تو سرش می زنند . سیلی می زنند، تا عاقبت که کسی پیدا بشه دست او را بگیرد به دست پدرش برساند. به پدر که رسید، آرام می شود. حالا ما هم گم کرده ایم پدر را، افتاده ایم درمیان این دنیای پر طوفان، هِی به دامن این و آن آویخته می شیم .خود را به پناه این می بریم به پناه اون می بریم، تا انبیا بیایند، اگر سراغ انبیا نرفتیم، تاآخر عمر هم همین جورمی رویم . از بین می رویم . به دامن این به دامن اون .آخرش هم راه را پیدا نمی کنیم که کجا باید رفت. یک عمر در خانه­ی این و اون تذلّل می کنیم ، عاقبت هم دست خالی می میریم . اکثر چنیننند.بله اقلیّتی هستند که اونها نه، در همین دنیا فهمیدند، به کجا باید بروند. فهمیدند نیازمندند سراپا فقرند.سرا پا نیازند به کجا؟ اونها فهمیدند که گفتند :

« إِلَهِي هَبْ لِي كَمَالَ الأِنْقِطَاعِ إِلَيْكَ وَ أَنِرْ أَبْصَارَ قُلُوبِنَا بِضِيَاءِ نَظَرِهَا إِلَيْكَ حَتَّى تَخْرِقَ أَبْصَارُ الْقُلُوبِ حُجُبَ النُّورِ فَتَصِلَ إِلَى مَعْدِنِ الْعَظَمَةِ وَ تَصِيرَ أَرْوَاحُنَا مُعَلَّقَةً بِعِزِّ قُدْسِكَ »[[10]](#footnote-10)

. خدایا كمال جدايى از مخلوقات را، براى رسيدن كامل به خودت به من ارزانى كن، و ديدگان دلهايمان را به پرتو نگاه به سوى خويش روشن كن، تا ديدگان دل پرده های نور را دريده و به سرچشمه عظمت دست يابد، و جانهايمان آويخته به شکوه قدست گردد ...

بله اونها فهمیدند که باید به کجا بروند از همه جا بریدند " هَبْ لِي كَمَالَ الأِنْقِطَاعِ " مایی که می دویم همش به این و اون وابسته بشویم با این صاحب زر با این صاحب زورهی وابسته بشویم که خودمان را نگه داریم، آنها فهمیدند این ها نیست این ها همه اشتباهه این ها همه ضلالته، گمراهیه و شرکه. باید بروند در خانه­ی او

« إِلَهِی کَسْرِی لا یَجْبُرُهُ اِلّا لُطْفُکَ وَ حَنَانُکَ وَ فَقْرِی لا یُغْنِیهِ اِلّا عَطْفُکَ وَ إِحْسَانُکَ وَ رَوْعَتِی لا یُسَکِّنُهَا اِلّا أَمَانُکَوَ ذِلَّتِی لا یُعِزُّهَا اِلّا سُلْطَانُکَ وَ أُمْنِیَّتِی لا یُبَلِّغُنِیهَا اِلّا فَضْلُکَ وَ خَلَّتِی لا یَسُدُّهَا اِلّا طَوْلُکَ وَ حَاجَتِی لا یَقْضِیهَا غَیْرُکَ وَ کَرْبِی لا یُفَرِّجُهُ سِوَى رَحْمَتِکَ وَ ضُرِّی لا یَکْشِفُهُ غَیْرُ رَأْفَتِکَ وَ غُلَّتِی لا یُبَرِّدُهَا اِلّا وَصْلُکَ وَ لَوْعَتِی لا یُطْفِیهَا اِلّا لِقَاؤُکَ »[[11]](#footnote-11)

خدایا شکستگى‏ام را جز لطف و محبتت جبران نکنند، و تهیدستى‏ام را بى‏نیازى نرساند جز مهر و احسانت، و هراسم را جز امان تو آرام ننماید، و خوارى‏ام را جز توانایى‏ات به عزّت تبدیل نکند، و مرا جز فضلت به آرزویم نرساند و شکاف فقرم را جز احسان تو پر نکند، و حاجتم را کسى جز تو بر نیاورد، و غمزدگى‏ام را جز رحمتت برطرف ننماید و بدحالى‏ام را جز مهرت نگشاید و سوز سینه‏ام را جز وصل تو خنک نکند و آتش درونم را جز دیدارت خاموش نگرداند.

آنها فهمیدند که کجا باید بروند، گفتند خدایا من فقیرم اما فقر مرا جز تو کسی نمی تواند تبدیل به غنا کند، من ترس دارم، ولی جز تو کسی نمی تواند ترس مرا تبدیل به امنیت کند، من از شب اول قبر می ترسم، اما که می تواند به من امنیت دهد، من از فقر و بدبختی وحشت دارم ولی کی می تواند فقر مرا تبدیل به غنا کند. به قول آن شاعر:

آنچه ما کردیم با خود هیچ نابینا نکرد در میان خانه گم کردیم صاحبخانه را[[12]](#footnote-12)

آن دینی که فطری است همین معناست، این وابستگی به خدا این فطریه. چون دین چند تا معنا دارد. دین به معنای جزا هست و دین به معنای شریعت هست. دین به معنای توحید و دلبستگی به خدا. این فطریه.حالا مسئله جزا یا مسئله شریعت در فطرت نیست اما این وابستگی به خدا فطریه ، یعنی در سرشت هر موجودیه، هر انسانی چه مومن و چه کافر.در عمق ذاتش وابسته است .وابسته به خدا.این فطریه.

« فَأَقِمْ وَجْهَكَ لِلدِّينِ حَنِيفًا فِطْرَتَ اللَّهِ الَّتِي فَطَرَ النَّاسَ عَلَيْهَا لَا تَبْدِيلَ لِخَلْقِ اللَّهِ ذَلِكَ الدِّينُ الْقَيِّمُ وَلَكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لَا يَعْلَمُونَ » [[13]](#footnote-13)

روي خود را متوجه آئين خالص پروردگار كن اين فطرتي است كه خداوند انسانها را بر آن آفريده دگرگوني در آفرينش خدا نيست اين است دين و آئين محكم و استوار ولي اكثر مردم نمي‏دانند.

اکثر مردم توجه ندارندکه به کجا باید وابسته شوند، این نیاز به کجاست؟، بله ما نیازمندی ها زیاد داریم. اساس زندگی ما ، اون کلیش چند چیز است. نیاز به غذا داریم نیاز به لباس ، نیاز به مسکن داریم، نیاز به همسر داریم نیاز به اولاد داریم. نیاز به علم و یقین و معرفت داریم . نیاز به قوانین وآداب و رسوم اجتماعی داریم، نیاز به همه این ها داریم ولی اگر همه این ها هم فراهم بشود، بازانسان کمبود دارد،همه هم فراهم بشه کمبود داریم. آنکسی که باید این ها را بیافریند و تنظیمش کند .او دیگه نمیشه بگیم نیاز نداریم. مثلاً نیاز به غذا آدمی رو وادار به کشت و کار می کند. بسیار خوب ، انسان احساس به غذا کرد ، دنبال کار و کشاورزی می رود.همه وسایل را هم آماده می کنه وسایل مدرن هم فراهم می کنه، تراکتور وفلان و اینا،همه چی فراهم شده. خاک خوب و بذرخوب، وشیار هم شده و آبیاری هم شده همه این ها فراهم شده. در عین حال باز هم کمبود داره . نیاز دارد به آن قدرت غیری که باید آن دانه را در دل خاک برویاند، اون دیگه در اختیار من نیست . بله من می توانم همه را فراهم کند، زمین خوب و بذرخوب آب خوب وسایل مدرن و خب همه اینا درسته ولی در عین حال اونی که باید برویاند کیه ؟ اون دانه را در دل خاک برویاند. تبدیل کندبه خوشه و اون روتبدیل آردکند آیا او کیست؟

« أَفَرَأَيْتُمْ مَا تَحْرُثُونَ أَأَنْتُمْ تَزْرَعُونَهُ أَمْ نَحْنُ الزَّارِعُونَ »[[14]](#footnote-14)

آیا دیدید دانه­ای را که در زمین می‌کارید؟ آیا شما آن را می‌رویانید یا ما می‌رویانیم؟!

اونی که کشت می کنی می دونید.آیا من می رویانم یا شما می رویانید؟روح نباتی کی به او می دهد؟ کی زنده اش می کند؟

« أَفَرَأَيْتُمْ مَا تَحْرُثُونَ أَأَنْتُمْ تَزْرَعُونَهُ أَمْ نَحْنُ الزَّارِعُونَ لَوْ نَشَاءُ لَجَعَلْنَاهُ حُطَامًا فَظَلْتُمْ تَفَكَّهُونَ إِنَّا لَمُغْرَمُونَ بَلْ نَحْنُ مَحْرُومُونَ »[[15]](#footnote-15)

یا آنچه را که می‎کارید، دیده اید؟ آیا شما آن را می ­رویانید یا ما رویاننده‎ایم؟ اگر می­ خواستیم قطعا آن را خاشاک می‎کردیم، پس درشگفت می­ شدید در واقع ما زیان دیده ­ایم بلکه ما محروم شده ­ایم.

اگر بخواهم خب می خشکانمش،می­پوسانمش در دل خاک چه می کنید؟ همه مقدمات فراهم شده، و نگذاشتم که بروید، شما چه می کنید، خب حالا شما رفتید دنبال همسرمی خواید فراهم کنید.. خب رفتید سراغ دختری خوب واز خانواده ای بسیار نجیب و اصیل و ثروتمند وهمه چی فراهم شد و خانه عالی هم تهیه کردیدبا لوازم زندگی همه چی فراهم و مهر سنگین و جهزیه فراوان،همه چی آماده آیا تمام شد؟ نه، احتیاج دارید به یک اراده­ی غیبی که دل آن عروس را بر شما مهربان کند، اون دل اختیار دست کیه؟

«یَا مُقَلِّبَ الْقُلُوبِ » اونی که باید دل ها رو مهربان کند اگر نبود؟! اگر اخلاقش ناسازگار شد با شما!همه اینا فراهم شده،با انگشتر برلیان و بعدم پرده های الوان که نمیشه دل را مهربان کرد؟ آن محبت قلبی کجاست؟ دست کیه؟ آن کیست که باید تحویل کند؟

« وَأَلَّفَ بَيْنَ قُلُوبِهِمْ لَوْ أَنْفَقْتَ مَا فِي الْأَرْضِ جَمِيعًا مَا أَلَّفْتَ بَيْنَ قُلُوبِهِمْ »[[16]](#footnote-16)

و دلهای آنها را با هم، الفت داد! اگر تمام آنچه را روی زمین است صرف می‌کردی که میان دلهای آنان الفت دهی، نمی‌توانستی! ولی خداوند در میان آنها الفت ایجاد کرد! او توانا و حکیم است!

اگر تمام ثروت زمین را هم انفاق کنی، دل ها را نمی شود با هم مهربان کنی. اون الفت میان دلها مطلب دیگریه. دست دیگریست.

« وَمِنْ آيَاتِهِ أَنْ خَلَقَ لَكُمْ مِنْ أَنْفُسِكُمْ أَزْوَاجًا لِتَسْكُنُوا إِلَيْهَا وَجَعَلَ بَيْنَكُمْ مَوَدَّةً وَرَحْمَةً إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَاتٍ لِقَوْمٍ يَتَفَكَّرُونَ »[[17]](#footnote-17)

و از نشانه‌های او اینکه همسرانی از جنس خودتان برای شما آفرید تا در کنار آنان آرامش یابید، و در میانتان مودّت و رحمت قرار داد؛ در این نشانه‌هایی است برای گروهی که تفکّر می‌کنند!

او باید دل را دگرگون کند او باید الفت در دل ها ایجاد کند، و الا با مقدمات دیگری که شما فراهم می کنید، او فراهم نخواهد شد.حالااگر زن و شوهری آمدند باهم مهربان و حالا فرزندی به وجود می­آورند، آیا این تنها تولید فرزندکردیدکافیه؟ باز هم به اراده غیبی نیازمندید که اون فرزند را سالم و صالح قرار بدهد، از رحم مادر، معیوب به دنیا نیاورد، این در اختیار شما نیست. سالم به دنیا بیاید و در عین حال صالح هم باشه. مایه چشم روشنی شما باشد مایه بدنامی نباشه ، مایه ننگ و زشتی و بدبختی نباشد، این دست کیه؟ این در اختیار کیه؟اونی که خلقاً خُلقاً در اختیار منست او کیه؟آیا شما می توانید همه این ها را فراهم کنید، این میاد در همه شمول زندگی .خب انسان چه مومن چه کافر به هر حال نیاز دارد به یک اراده غیبی، او اثر کند که همه رو باهم تنظیم کند .

«قُلْ أَرَأَيْتُمْ إِنْ جَعَلَ اللَّهُ عَلَيْكُمُ اللَّيْلَ سَرْمَدًا إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ مَنْ إِلَهٌ غَيْرُ اللَّهِ يَأْتِيكُمْ بِضِيَاءٍ أَفَلَا تَسْمَعُونَ»[[18]](#footnote-18)

بگو: به من خبر دهید اگر خداوند شب را تا قیامت بر شما جاودان سازد، آیا معبودی جز خدا می‌تواند روشنایی برای شما بیاورد؟! آیا نمی‌شنوید؟!

اگر همون قدرتی که آفتاب را برده است شب آمده .هست کسی که بتواند اون آفتاب رفته را برگرداندو شب را تبدیل به روز کند. اگر من بخواهم تا روز قیامت شب کنم شما چه می کنید؟ نیارم آفتاب رفته راحالا که آفتاب آمده روز شده،

[«مَنْ إِلهٌ غَيْرُ اللَّهِ يَأْتيکُمْ بِلَيْلٍ تَسْکُنُونَ فيهِ أَ فَلا تُبْصِرُونَ »[[19]](#footnote-19)](http://tadabbor.org/?page=quran&SID=28&AID=72)

کیست آن خدا غیر از خدای یکتا که برای شما شبی را بیاورد که در آن آرامش گزینید؟ آیا نمی بینید؟!

اگه من نخواهد ببرم آفتاب رابخواهم همیشه نگه دارم بالای سر شماتا روز قیامت شب نیاورم چطور شما ،می توانید آرامش پیدا کنید؟

«وَمِن رَّحْمَتِهِ جَعَلَ لَكُمُ اللَّيْلَ وَالنَّهَارَ » [[20]](#footnote-20)

و از رحمت اوست که برای شما شب و روز قرار داد

این آثاری است که قدرت دیگری باید اثر کند، این همان دین فطری است که نیاز هست به او. وتا او اثر نکند

شما هیچ چیز ندارید، پس سراپا فقر و نیازید این نیاز شما هم وابسته به او است، بقیه مثل خود شما هستند. حالا آیه رامی خونیم:

«قُلْ مَنْ يُنَجِّيكُمْ مِنْ ظُلُمَاتِ الْبَرِّ وَالْبَحْرِ » [[21]](#footnote-21)

بگو: چه کسی شما را از تاریکی های خشکی و دریا رهایی می‌بخشد؟

بگو اگرچنانچه ظلمت ها بر شما هجوم آورد، همه روابط قطع شد می شود آدم حساب کند، یک وقت در دریا گیر کرده ، از همه طرف ظلمت شب وظلمت دریا ظلمت موج.

|  |
| --- |
| شب تاریک و بیم موج و گردابی چنین حایل [[22]](#footnote-22) |

در آن موقع هیچکس به داد شما نمی رسد در اونموقع آدم به فطرت برمی گردد. ­یعنی خودش می یابد ماجرا ی بنده را، می­فهمد. تمام طناب ها پاره می­شود . آن ارتباط فطری باقی می ماند. چون تا به حال طناب بسته به ما ، ماگم کرده ایم اون ارتباط فطری را. اما وقتی که ظلمت ها بر ما هجوم آورد،می فهمیم که از هیچ کس کاری ساخته نیست،اونجا:

« تَدْعُونَهُ تَضَرُّعًا وَخُفْيَةً »[[23]](#footnote-23)

در حالي كه او را آشكارا و در پنهاني مي‏خوانيد.

او را می خوانید .از فطرت ندا بر می خیزه :

«مَنْ يُنَجِّيكُمْ مِنْ ظُلُمَاتِ الْبَرِّ وَالْبَحْرِ »

تو بیابان گیر کرده اید، تاریکه، از همه جا صدای موحش حیوانات درنده و خطرناک به گوش شما می­رسد ؛ راه بسته شده، آنجا چه کسی را می خوانید « مِنْ ظُلُمَاتِ الْبَرِّ وَالْبَحْرِتَدْعُونَهُ تَضَرُّعًا وَخُفْيَةً » هم با ناله وفریاد و هم در دل، بله خفیه همان خواندن در پنهان است .تضرع خواندن ظاهری که آدم صداش بلند میشود. و بعضی اوقات یه قدری شدت پیدا می کند بلا داد می­زنه فریاد می­کشه.می خوانید او را تَضَرُّعًا وَخُفْيَةً ؛ ادعوا ربکم تضرعاً و خفیه". البته نالیدن دیگه در اختیار آدم نیست. وقتی خیلی فشار بر او آورد، در دل خدا را می خواند،در زبان هم ناله اش بلند میشه.خب به ما نگفتن که حالاشما در دعاشما فریاد بکشید اون ناله­ای که طبیعی باشد.گاهی مصنوعی بیخودی داد می زنه.ماهم غالباً عادت کردیم که فریاد می­زنیم در دعاها داد می­زنیم .ناله هم ناله طبیعی نیست.اصلا فشار نیست .اصلاً اضطرار ما نداریم غالباً مضطر نیستیم، مضطر باشیم، یُجیبُ.

« أَمَّنْ يُجِيبُ الْمُضْطَرَّ إِذَا دَعَاهُ وَيَكْشِفُ السُّوءَ »[[24]](#footnote-24)

یا کسی که دعای مضطرّ را اجابت می‌کند و گرفتاری را برطرف می‌سازد،

اضطرار در ما نیست که بیچاره­ی محض باشیم بی اختیار فریاد بکشیم. این ناله های ما، طبیعی نیست.حالا داد می زنیم فریاد می­کشیم..خیلی هم مطلوب نیست آنجور فریاد کشیدن . اگر در دل آدمی ناله کند بین خود و خدا بخواند اورا .

«خَيْرُ الدعا الْخَفِيُّ»[[25]](#footnote-25)

بهترین دعا ها، دعای پنهان است، لازم نیست دیگری بفهمد، خودم با خدا در ارتباط باشم و چه بسا حرارتی در بدن آدم به وجود بیاید و اشک چشمش بریزد و کسی هم نمی دونه و اون دعای خفیه .(خیر الدعاالخفی )[[26]](#footnote-26)

رسول اکرم (صلی الله علیه و آله وسلم) می فرمایند: ( مرّ بقومٍ) گذرشان افتاد به جمعیتی دیدند (رفع اصواتهم بالدعا) فریاد می زنند. هی داد می زنند و صداهارو بلند کردند، فرمود "لا تدعون اصماًو لا غائباً"

اونی که شما می خوانید نه کر است و نه پنهانه . " إنَّما تدعون سميعا قريبا "

اونی که می خونید هم شنوا و هم نزدیکه." یا مَنْ هُوَ أَقْرَبُ الَىّ مِنْ حَبْلِ الْوَریدِ . "

داد چرا می­زنید؟آنی که می خوانید هم نزدیکه و هم شنواست. " إنَّما تدعون سميعا قريبا "،"لا تدعون اصماً و لا غائباً"

فریاد آن گونه نکشید بشرطی که آدم وقتی به حال اختیار باشد . عرض شد مگر بی اختیار بشود آنچنان بلا برش فشار آورده وبیچارگی هجوم آورده، هم در دل با خدامخلصانه سخن می گوید هم داد می­کشدآن داد ، داد طبیعیه، اون خوبه،" أُدعوا رَبَّکم تَضَرُّعًا وَخُفْيَةً " اینجا هم " تَدعونَه تضرعاًوَ خُفیَه لَإن أنجانا مِن هذه.."

با خدا قرار میزارند که اگر خداما را از این بلا نجات بده "لَنَکون مِنَ الشاکِرین" ما شاکر خواهیم شد.

ولی خدا گله دارد، "قُلِ الله یِنَجیکُم مِنها " بله خدا است که شما را از این بلیّات [[27]](#footnote-27)واز این ظلمات نجات می دهیم " وَ مِن کُلِّ کَربٍ " از هر اندوهی اما " ثُمَّ أنتُم تُشرِکون" ولی شما بعد وقتی که به رفاه افتادید، دفع بلا که شد ، باز راه شرک را می پیمایید. پس این چهار حالت را نشان می دهد، اول دعا یعنی نیاز،آدم وجدان کند که نیازمند است بعد تضرع،از شدت و فشارناراحتی داد می زند. خفیه ، یعنی اخلاص در باطن هممخلصانه می خواند و چهارم التزام به شکر، ملتزم می­شه که دیگر شاکر خواهم بود.. این چهار حالت اگردنبال خود بیاید دنبال هم، کار انسان درسته.دعا، تضرع، خفیه،شکر " تَدعونَه تضرعاًوَ خُفیَه لَإن أنجانا مِن هذه لَنَکون مِنَ الشاکِرین "

« قُلْ هُوَ الْقَادِرُ »[[28]](#footnote-28)

این آیه هم تهدید می کند، آیه گذشته ترغیب داردتشویق دارد شما نیازمندید به من هم نیازمندید، با من در ارتباط باشید،تنها کسی که شما را از بدبختی ها نجات می­ده من هستم اما بدانید " قُلْ هُوَ الْقَادِرُ عَلَى أَنْ يَبْعَثَ عَلَيْكُمْ عَذَابًا مِنْ فَوْقِكُمْ" ولی بگو اگر قرار شد که شما از مسیر عبودیت طاغی بشوید،عاصی بشوید، بلا ها در کمین شماست. این ها تهدیدیست در بیان مقام عصیان .

« قُلْ هُوَ الْقَادِرُ عَلَى أَنْ يَبْعَثَ عَلَيْكُمْ عَذَابًا مِنْ فَوْقِكُمْ أَوْ مِنْ تَحْتِ أَرْجُلِكُمْ أَوْ يَلْبِسَكُمْ شِيَعًا وَيُذِيقَ بَعْضَكُمْ بَأْسَ بَعْضٍ »[[29]](#footnote-29)

چون عالم زنده است.این باورتان بشود . هر موجود زنده ای خاصیتش عکس العمل نشان دادن در مقابل عملی است که مخالف طبعش باشد. اگر هر تعدی کنید او عکس العمل نشان نمی­ده.چون جان ندارد .شما لگد بهش بزنید ، مشت بزنید ، چاقو بزنید این هیچ تاثیری ندارد چون جان ندارداما در مقابل شیر ، با دم شیر کسی بازی کند،برمی­گرده چنان با پنجه اش برمغز آدم می کوبد که متلاشی می شود مغز او.

ای روبهک چرا ننشستی به جای خویش باشیر پنجه کردی و دیدی سزای خویش

این عالم زنده است،

« هُوَ الْحَيُّ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ » [[30]](#footnote-30) شاهد بر این آیه این است که زنده است و زنده می­آفریند. عالمی که زنده نیست خودش زنده است عالمی که چشم و گوش می سازد خودش بینا و شنواست پس زنده است مزاج خاصی به خود دارد.عدل؛ عدل مزاج خاص این عالمه. " بِالعَدل قامَت السَّموات وَ الارض" باید عادلانه درش عمل کرد. مزاج این عالم با ظلم و طغیان نمی سازد .اگر ظلم و طغیان به معده اش ریختی برمی­گرده و پنجه خود را می­زند بر مغز آدمی متلاشی می­کنه.این عالم چنین است . ما یک شب اگر درمعده­ی خودمان ظلمی کنیم بیش از حد لازم او را پر کنیم، تا صبح خواب پریشان می بینیم خواب آرام نداریم .کابوس وحشتناک برما هجوم می­آورندو در خواب می­بینیم تو دریا افتادیم غرق می­شویم دزد حمله کرده فشار می خوریم چرا؟ چون یک بی عدالتی در مورد معده خود مرتکب شده ­ایم. غذای خلاف طبع درش ریختیم . به این بلا مبتلا شده ایم. ما باورمان نمی­شود.این همه فسادها و طغیان ها در معده این عالم می­ریزیم عکس العمل نشان ندهد .برنگردد؟فشار بر ما نیاورد. کابوس های وحشتناک،از فقر و بلا و بد بختی و تنگی در معیشت ما را مبتلا نکند؟! چرا مبتلا می­کند. ماده سمی کسی بخورد مزاجش نمی­سازد. کولاک می­کند تا این ماده را بیرون بریزه آرام بشود.ماده سمی می ریزیم در معده­ی این عالم و گاهی از اوقات مثلا زلزله میاد ،سیل میاد، طوفان میاد ،صاعقه میاد ،و جنگ بر می­خیزد و شعله جنگ شعله ور می­شه. می­گیم چرا؟سطحی نگر ها دنبال علل مادی می­روند . دنبال علل مادی چون فشار اقتصادی بود. جنگ پیش آمد وچون حبس بخار در زمین شد و زلزله شد و میکروب وبا آمد ومی­گیم دنبال مطلب عمیق تر می­گردیم.چه باعث شد که در فلان جا میکروب وبا آمد، چه باعث شد که فشار اقتصادی شد و فکر جنگ در دماغ بشربه وجود آمد. علت اصلی ؟ کسی نمی­داند توجیه کند.علمای مادی قادر نیستند توجیه کنند اون علل را.ناچار دنبال خدا و اولیائش میرویم. از اونا می­پرسیم که نبض عالم دست اونهاست .می گوییم چرا اینطور شد:

« ظَهَرَ الْفَسَادُ فِي الْبَرِّ وَالْبَحْرِ بِمَا كَسَبَتْ أَيْدِي النَّاسِ لِيُذِيقَهُمْ بَعْضَ الَّذِي عَمِلُوا لَعَلَّهُمْ يَرْجِعُونَ » [[31]](#footnote-31)

فساد، در خشکی و دریا بخاطر کارهایی که مردم انجام داده‌اند آشکار شده است؛ خدا می‌خواهد نتیجه بعضی از اعمالشان را به آنان بچشاند، شاید (بسوی حق) بازگردند!

این همه فسادها در عالم به وجود می­آد در نتیجه اعمال بد مردم است افکار دگرگونه.

« إِنَّ اللَّهَ لَا يُغَيِّرُ مَا بِقَوْمٍ حَتَّى يُغَيِّرُوا مَا بِأَنْفُسِهِمْ »[[32]](#footnote-32)

(امّا) خداوند سرنوشت هیچ قوم (و ملّتی) را تغییر نمی‌دهد مگر آنکه آنان آنچه را در خودشان است تغییر دهند!

ما علل مادی را منکر نیستیم، هر حادثه­ی طبیعی علت طبیعی دارد، ولی ما عمیق تر بحث می کنیم، می گوییم این علت اصلی که طبیعی بود و آمد چرا آمد؟اورا خالق می­داند. او خالق بوده و گفته :" ظهر الفساد فی البر و البحر بما کسبت أیدی الناس" او گفته:" إذا أردنا مترفیها ففسدفیهافحق علینا القول فدمرناها تدمیرا" قانون ما اینه، عالم زنده است و و این عالم زنده مزاجش عدله و وظلم و فساد و طغیان با مزاجش نمی­سازد.اگر شما عاصی شدید طاغی شدید برمی­گردد و به این عالم عکس العمل نشون می­ده .و می­کوبد شما را.

« قُلْ هُوَ الْقَادِرُ عَلَى أَنْ يَبْعَثَ عَلَيْكُمْ عَذَابًا مِنْ فَوْقِكُمْ »

او می تواند از بالاسر شما عذاب بریزد، از زیر پای شما عذاب بریزه زمین را زلزله درش ایجاد کنه.خسف[[33]](#footnote-33) درش ایجاد کند.جنگ به وجود بیاد از بالا بمب هارا بریزند.از زیر پاهاتان مین گذاری ها بشود و شمارادگرگون کند او می­تواند.بالاتر از همه این ها "یَلبِسَکُم شیَعاً" تو خود شما تفرقه میفکند. گروه گروه می شوید به جان هم میفتید جنگ به وجود می آوردی خونریزی هامی کنید " یُضیقَ بَعًضَکُم بَأسَ بَعضٍ" این که تفرقه ایجاد شدن در ردیف زلزله آمدن و طوفان وصاعقه قرار داده ، عذاب های آسمانی ، عذاب های زمینی عذاب های اجتماعی خود بشراست.

«يَلْبِسَكُمْ شِيَعًا وَيُذِيقَ بَعْضَكُمْ بَأْسَ بَعْضٍ» این هم از آیات شریفه که عرض شد." لَعَلَّهُمْ يَفْقَهُونَ"

«انْظُرْ كَيْفَ نُصَرِّفُ الْآيَاتِ لَعَلَّهُمْ يَفْقَهُونَ » [[34]](#footnote-34)

حالا ببین ما چطور آیات خودمان رابه انحای مختلف نشان می دهیم. "لَعَلَّهُمْ يَفْقَهُونَ" تا بفهمندمطلب را پی ببرند.نیاز خود را بدانند به کجا نیازمندند تشخیص بدهند وبعد هم مسیر معینی تحت برنامه­ی معینی حرکت کنندتا به آن سعادتی که در کمین آنها و در انتظارشون هست برسند.

خب این ایام انتصاب داره به وجود مقدس امام جواد (علیه السلام) مجلس هم مزین شد منوّر شد با تشریف فرمایی حضرت آقای مجتهدی و سایر آقایان علما هم تشریف فرما هستن امید واریم ان شالله خدا هم به برکت انفاس قدسی ولیعصر ارواحنا فدا و برکاتی که از ناحیه ائمه­ی دین علیهم السلام به ما می رسد در ایام ولادتشان و وفایاتشون، خداوند به آبرویشان به همگی ما خدا توفیق بهره برداری ازمعارف قرآن و اهل بیت به همگی ما عطا بفرماید.

امام جواد (علیه اسلام ) یک جمله فرمود که « الثِّقَةُ باللّه ِ تعالى ثَمَنٌ لِكُلِ غالٍ ، وسُلَّمٌ إلى كُلِّ عالٍ»[[35]](#footnote-35)

اعتمادِ به خداوند متعال، بهاى هر چيز گرانى است و نردبان رسيدن به هر بلندايى.

اگر انسان دل به خدا ببندد توکّل به خدا واقعاً داشته باشه ، این قیمت هر متاع گرانبهاییه. به هر متاع گرانبها بخواد برسه با توسّل،با وثوق به خدا می رسد و نردبان به سوی هر بلندی و رفعتیه . به هر بلندی بخواد انسان حرکت کنه با نردبان وثوق به اللّه و توکّل به اللّه باید باشه. اون ایمان قطعی محکم در دلها. حالا تشریف دارند جناب آقای رئیسی هم، ما رو می برند در خانه امام جواد (ع) ظاهرا آقای گرسویی هم تشریف اوردند اینجا حالا آقاي محظوررفتند براي مكه مشرف شدندجناب آقاي رئيسي همقصد دارند تشرّف پيدا بكنندحالا اميد واريم اونجا كه مشرف شدندهم ما را از دعا فراموش نفرمايند وهم حجاج به سلامت بروندو برگردند.و همه­ي مارا هم خداوند مشمول دعاهاي آنها قرار بدهد خداوند ان شالله. خدايا به حرمت امام جواد(ع) در فرج امام زمان تعجيل بفرما، گناهان ما را بيامرز،توفيق بندگي با خلوص نيت به ماعناي بفرما، حسن عاقبت به همه­ي ما عنايت بفرما، صلوات ختم بفرماييد.

1. سوره انعام، آیه 63. [↑](#footnote-ref-1)
2. سوره انعام، آیه 64. [↑](#footnote-ref-2)
3. سوره حشر، آیه 19. [↑](#footnote-ref-3)
4. غرر الحكم: 9965، 7036 [↑](#footnote-ref-4)
5. سوره نجم، آیه 9. [↑](#footnote-ref-5)
6. [↑](#footnote-ref-6)
7. عیون اخبارالرضا. جلد2 صفحه 167 [↑](#footnote-ref-7)
8. مقدمه دیوان عبرت نائینی، صفحه 21 [↑](#footnote-ref-8)
9. سوره زخرف، آیه 84. [↑](#footnote-ref-9)
10. فراز ششم مناجت شعبانیه. [↑](#footnote-ref-10)
11. مفاتیح الجنان مناجاة المفتقرین [↑](#footnote-ref-11)
12. زیب النساء [↑](#footnote-ref-12)
13. سوره روم، آیه 30. [↑](#footnote-ref-13)
14. سوره واقعه، آیه 63-64. [↑](#footnote-ref-14)
15. سوره واقعه، آیه 67-63. [↑](#footnote-ref-15)
16. سوره انفال، آیه 63 [↑](#footnote-ref-16)
17. سوره روم، آیه 21. [↑](#footnote-ref-17)
18. سوره قصص، آیه 71. [↑](#footnote-ref-18)
19. قصص 72 [↑](#footnote-ref-19)
20. قصص 73 [↑](#footnote-ref-20)
21. انعام 63 [↑](#footnote-ref-21)
22. غزلیات حافظ، غزل 1. [↑](#footnote-ref-22)
23. انعام 63 [↑](#footnote-ref-23)
24. سوره نمل، آیه 62. [↑](#footnote-ref-24)
25. تفسیر مجمع البیان، جلد 4، صفحه 3 [↑](#footnote-ref-25)
26. همان [↑](#footnote-ref-26)
27. رنج و سختی [↑](#footnote-ref-27)
28. انعام 65 [↑](#footnote-ref-28)
29. انعام65 [↑](#footnote-ref-29)
30. غافر، 65 [↑](#footnote-ref-30)
31. سوره روم، آیه 41. [↑](#footnote-ref-31)
32. سوره رعد، آیه 11. [↑](#footnote-ref-32)
33. نقصان [↑](#footnote-ref-33)
34. سوره انعام، آیه 65. [↑](#footnote-ref-34)
35. [منتخب میزان الحکمه](https://www.hadithlib.com/rolls/chel/12/منتخب-میزان-الحکمه) [حدیث شماره : ۱۲۰۶۷۱۱](https://www.hadithlib.com/hadithtxts/chel/1206711) [↑](#footnote-ref-35)